

چو آنمه روی خود از پرده نبود | دل از ما برود و آخر گرفتار نبود

از روی همه می گرفته و از لفظی که تجلی حاصل شده و نه نموده پیر گردیده و از آن شیخ اراده نموده و با حصول اول مشیخ گشته و گفته دل از ما برود یعنی لفظ مشیخ دل از برای خود از لفظ بریده پس بترتیب اسمی الفت خواهد برد و توان داشت که کلیات و اله برین عمل باعمال محالی حاصل شود چنانکه در رسم حلّی و زاهد بیت

چو آنمه روی خود از پرده نبود | دل از ما برود و آخر گرفتار نبود

اول حلّی از سه یک از خود روی مطلق حلّی خواسته و به تبدیل روی کلمه ثانی بکلمه اول یکی بدست آورده و یکی از پرده که بعضی تراوت حجاب مراد گشته حای حطی خواسته و گفته دل از ما برود مراد آن داشته که اسی دل از ما قطع پیوند کن از دل بال گرفته و تراوت و اسلوب حرفی و عمل اسقاط عدد و کلمه اب که سه باشد از بال انداخته ل حاصل نموده و در آخر گفته روی خواسته ثانی زاهد از چو نه زای اسمی خواسته و از روی چهره و از پر بال اراده نموده و چهره که خود یعنی چهره اش از بال باشد جیم فارسی آن به اسمی مفتوحه تبدیل خواهد یافت چه بکنایه یک چهره دیگر حاصل شده از قبیل آن که گویند دل از حاتم یار و از یوسف گرفته اسی دل حاتم و روی یوسف را اول و روی خود کرده چنانکه در انتقاد مطلع در رسم روح دوم گذشت و لفظ ده که بعد از تکلیف بدست آمده بهره اسی پاره و حصه خود را نبود که بترتیب اسمی هاسی هوز مسمی است دل از ما برود گفته و اراده آن نموده که لفظ دل را مانند و او یکم پس لفظ اول حاصل کرده و بعبارت آنست که گرفتار نبود از آن سابقه نموده

خروءه منقسم در انتقاد و وسطی و درین شرط آنست که مجموع مابین الطرفين زیاد از یک
 حرف نباشد و الا از میان مرکزی و وسطی تفاوت برخیزد و قسماً واحد قرار گیرد و درین عمل از مشارک
 بدلتوا میانها بلفظ جمع تعبیر کنند پس انتقاد مرکزی جز در فرود نباشد چه حرفی واحد که در وسط
 حقیقتی کلمه بود میخواهد که هر دو طرفش مساوی باشد نه کم و بیش چون الف جان تو بای
 مجوس و تاسی مسور و انتقاد وسطی در فرود زود هر دو صورت بند و مثل الف
 و سین در قاسم و نیم و نون و و او در مخبون و در این هر دو قسم شرط است
 که کلمه زیاد از دو حرف باشد از برای آنکه در کلمه ثانی حرف میان نمود نیست چون تن و تر
 و الفاطمی باشند که درین هر دو قسم بکار آیند چون علم و طراز مثال اول بلا و اسم لقی
 گذشت و مثال ثانیه چنانکه در رسم جاسی

چو آنز روی خود از پرده نبود	دل ز نابرد و آخسر کرد نابود
-----------------------------	-----------------------------

از عبارت چو آن بتراوت و تصحیف وضعی و اگر گفته و از آن عمل تراوت الم نحو است
 و از عبارت مه رو تبدیل الف بعین اراده کرده علم بدست آورده یعنی طراز و آن را
 مضاف کرده بسوی خود از پرده و مثل تراوت از پرده حجاب مراد داشته و پرده
 آن حجاب است که خود از پرده عبارت از آنست علم و طراز یک بر پرده حجاب یعنی حجاب
 باشد آن نخواهد بود مگر لفظ جا و دل ز نابرد گفته از ناچهل و یک مراد داشته چون
 مایع هوز و لفظ کی که دل هر دو دست ساقط شود چهل مانند که عبارت از دست از آن
 لفظی نوشته و گفته که آخر کرد نابود و سقاط میم مکتوبست از آن خسر اراده کرده
 خروءه هشتم در انتقاد عدوی درین عمل مثل ثانی و ثالث و رابع و فاسک
 یا دوم و سوم و امثال آن تو سل جویند و گناه باشد که این کلمات نیستند

بعل حسبهائی حاصل شود چنانکه در اسم آباء و پسران

چون آنکه رومی خود از پرده نبود اول از نام برود و آخر کرد نابود

اول آباء از مسمی خواسته و آنرا رومی لفظ چکرده سیو بدست آورده و از لفظ خود
 بکتاب باز عبارت چون مر و اراوه نموده و آنرا رومی مسمی گرفته با محصول اول سوم
 گشته و حرف سوم از حجاب الف باشد اول از با بعل تراوت و قلب با خواهد بود و چون
 لفظ و و آخره ابر و اول مسمی از ثانی پسر مسمی تحصیل لفظ سوم چنانکه در اسم آباء گشت
 و سوم از پرده و اول مسمی گشته که سیوم پرده اول از نام است و تبدیل اول مسمی بای
 تخمائی مسمی خواسته و آخر آن که های بود باشد نابود کرده چون از شرح اقسام شش گانه
 باز پرده و آخرم اکنون بدانکه درین اقسام ثانی اشارت بعین اجزای کلمه صورت بست تواند بود
 که مثل آن از جای دیگر حاصل بید و مقصود جزوی باشد از اجزای کلمه که غرض اشارت انتقال
 اوست و گاهی چیزیست بدست افتد که بعین جزوی از اجزا اشارت صورت بند و لیکن
 سوای وجوه ثانی مذکوره باشد حصول این هر دو شوق بهر یک از اعمال که حاصل صورت
 تواند بست پس اعمال تحصیل بر دو وجه باشد یکی حاصل موده اسم و دیگر تحصیل آنچه نسبت
 چیزیست که در آن سهام عمل انتقال تواند گشت در این صورت اگر اعمال مذکوره را در مقام
 جزئیات استیلا شده بعل انتقال و منسوب کنند بعین نباشد چنانکه ترکیب تخصیص را از جمله
 اعمال تحصیل تخصیص منسوب کرده اند و درین آنست که مقصود درین عمل اشارت با جزای
 لفظ است بواسطه آن اعمال تحصیل موده و در اینجا غرض از ترکیب تحصیل موده است
 نه اشارت بطرف جزوی از اجزای لفظ و آنرا در ترکیب تخصیص مراد لفظ باشد معنی
 خلاف ترکیب از جمله اعمال استیلاست و این بر ما هر آن فن منفعنی نیست *

خزوه اول در تخصیص انتقادی چنانکه در اسم شیب و ابیت

چو آنکه روی خود از پرده نبود | دل از تاب برد و آخر کرد نابود

چو آن سده شی مستطین معجزه خود از پرده یعنی حجاب حسب باشد چون شی روی سب شود شیب گردد و گفته نمود دل و حرف سب از نبود تخصیص بدست آورده که مقصود با تمثیل است و مراد آن دگشته که در وبای موده شیب که باشد مقلوب است پس شش شد و از آن و او بهر سب و گفته از تاب برد و وبای موده از سب با قضا کرد خزوه دوم در تمثیه انتقادی چنانکه در اسم برید و پیام سه

چو آنکه روی خود از پرده نبود | دل از تاب برد و آخر کرد نابود

اول برید از مه سی گرفته روی کل آن بسی ببل کرده سین حاصل نموده و تعجب تمثیه که مقصود با تمثیل است مسمی اراده کرده و خود از پرده که عبارت از ستر سر خواهد بود و باضافت فاده آن کرده که بین مسمی از لفظ سرب بود پس از سرب بدست آمد و عبارت دل از تاب برد و وبای موده شیب گرفته و گفته برد و آخر و او از لفظ دو انداخته ثانی پیام از چو آن و اگر گفته و از عبارت مه روی بود تبدیل و ال آن برای جمله اراده کرده حاصل نموده و از راه تمثیه که مقصود با تمثیل است مسمی خواسته و مراد آن دگشته که مسمی از لفظ برید تبدیل بدست یعنی بیای تختانی و دل از نام باشد میگویم که چون در بابی فارسی و تازی و همچنین در جیم و کاف تازی و فارسی اتحاد ذاتی است و تفرقه که هست صفاتی است و لهذا یک اسم می اند می تواند شد که با جیم و کاف مطلق گویند و فارسی خواهند دو ولادت بران معنی دارد و آنکه جناب مرجع الا نام باب ال کرام زبده اصفا قدوه التقیام کریمه و التقیام

پرویزی محو و انشده لغز طرازی حضرت سامی مولوی جامی قدس سره العزیز پر
 عایه جلال بر ضمن عمل تراوت و معماییکه با سیم معین فرموده اند و چشم گفته و از یکی چشم
 و از دیگری عین اراده نموده و در آن نظم لفظ جشن نیست ایراد کرده و بعد از تحلیل و ترکیب
 اسقاط لفظ جشن بکار برده و مراد اسقاط جیم فارسی و شین معجم چشم است با آنکه در لفظیکه
 تفهیمش مذکور شده جیم تازی است فاما مثال این قسم ازین رساله چنانکه در رسم میرزا

چو آنکه روی خود از پرده نبود	دل از ما برو و آخر کرد نابود
------------------------------	------------------------------

روی سه سیم باشد و گفته که از لفظ پرت نمود و به تبدیل بلجی فارسی پریای
 تخمائی مراد داشته و گفته دل از لفظ ترا حاصل نموده اگر همین لفظ را گیرند مقصود
 تمام میشود و لاسمی گیرند و از اب اراده نمایند و اجبارت بر و بامی موصوفه ساقط کنند
 خسه و سوم در تراوت استقاوی چنانکه در رسم کافی و کی

چو آنکه روی خود از پرده نبود	دل از ما برو و آخر کرد نابود
------------------------------	------------------------------

اول کافی از عبارت چو آن و اگر گفته و از سه یک و جعل تبدیل یک را بجای
 وال بناده بکار بست آورده دل از ما است و جعل تراوت که مقصود است
 است یا مراد داشته و یا و الف مسمی از یک ساقط نموده و کاف مسمی باقی مانده و از آن
 بعمل قسیم اسم آن گرفته و دو گفته و یا مسمی تخمائی حاصل کرده ثانی کی کاف
 مسمی چنانکه در کافی گذشت و آخر کرد آن دل ماکه بقریه عطف و اضممار بازم تحصیل
 کرده و از آن یا مراد داشته و میتواند شد که چنین گویند که دل از ما که یا است از
 بکار برو همان سی و الف را در آخر انداخت و این اشارت به تبدیل مکانی
 یا و الف خواهد بود و فرق در تو جهین بر متامل متضمن مخفی نیست *

خزده پیام در اشتراک انتقاد می چنانکه در کسم عابده سه

چوانمه روی خود از پرده نبود | دل از ما برد و آخر کردنا بود

از مدع گرفته و روی کلر که از خود بگنای حاصل نموده بعین بدل کرده عابدت
آورده و گفته که از پرده ب نمود دل و از دل با دل گرفته و از آن مجرای اشتراک
که مقصود با تمثیل است بر خواسته و عمل تبدیل پیرا که در پرده است به تبیل کرده
خزده خبسم و تلخیص منتقاد می چنانکه در کسم پیام و بحجم و ادب سه

چوانمه روی خود از پرده نبود | دل از ما برد و آخر کردنا بود

اول پیام از پرده بعد از تحلیل بر پرده است آورده و از پرده حرفی که روی آن است
رای میسبی است که مقصود با تمثیل است و مهر و گفتن آن با بده بار افراطی بنی را تواند بود
و گفته که ده نمود و عمل تبدیل ای می پیریا که با سلوب ای و تسمیه حاصل شده
تبدیل نموده پیام حاصل کرده و از ما چهل و یک گرفته و آن از چهل و یک که با همی
بوز مکتوبی و کی باشد ساقط کرده و از چهل تم خواسته ثانی خیم مهر روی کلر آن
الف است چه از مه الف گرفته چنانکه بارها گذشت و روی الف بلفوظ الف مکتوبی
خود است چون الف از آن پرده شود و آن ماند و از ما بعمل تراوت لفظ اب با سلوب
حرفی سه و از آن خیم گرفته و دل آن ساقط کرده و تا کثرت ادب از چو آن و او سه
را که لام مکتوبی است روی کلر خود کرده با محصول اول و او سه است امنت او سه
دل از ما با اعتبار ام یا باشد و از آن همی خواسته و عمل تلخیص که مقصود با تمثیل است
و کو مراد داشته و بوسیله الف لفظ بر که بعد از تحلیل به است آمده و ال و لام و او سه
را که بر ترتیب لفظ و کو واقع شده اند از محصول اول انداخته او باقی مانده و گفته

و در آخر حرف ت در آخر بناوه

خزوه ششم در عمل تشبیه انتقادی چنانکه در رسم احد و طلب و رومی

چون آن سه روی خود از پرده نبود | دل از ما برد و آخر کرد نابود

اول احد از عبارت چون سه روی خود علم خواسته چنانکه در رسم تقی در مثال
 انتقاد مرکزی و در رسم جامی در مثال انتقاد وسطی گذشته از علم بعمل تشبیه مقصود
 با تمثیل است الف گرفته و در حجاب مستین کرده و عبارت دل از ما بعمل تراون
 و انتقاد مرکزی حای حطی سببی حاصل کرده و گفته برد و آخر و او از آخر و وسط
 نموده ثانوی طلب از مه لام و از خود شب حاصل کرده و بعمل تبدیل لب است
 آورده و گفته از پرده مراد از ان لب است ده که با سلوب حرفی حرف طای مملیه مراد
 از نیست نموده ارگشته باطل حاصل شده و گفته دل از ما برد و مقلوب اب که است
 از باطل ساقط کرده و گفته و آخر و از دو حرف ت و از ان بعمل تشبیه لب خواسته
 و لفظ لب که محصول اول است بجای حرف آخر طل که لام باشد گذشته ثالث
 روی از چون و او از ان الم خواسته و مهر و گفته و لام آنرا بلفظ و بدل کرده
 از روم حاصل نموده و بلفظ خود باز بکنا به عبارت چون سه روی و تحصیل کرده چون
 الم سه روی شود علم کرده و از علم تشبیه الف گرفته و از پرده گفته و الف از روم ساقط
 کرده گفته دل از ما و یای تخمائی است آورده

خزوه هفتم در کنایت انتقادی آن بوسیله معنی باشد چنانکه در رسم حاجب سه

چون آن سه روی خود از پرده نبود | دل از ما برد و آخر کرد نابود

لفظ سه بجای و ترکیب داده یعنی مستثوق گرفته و از پرده حجاب و بلفظ خود از حجاب

بکنایه حسب حال شده پس مشوقی که در پرده لفظ حجاب نشین نیست گریجا و از اول
گفته و قلب مکانی جمیم و الف آن خواسته و خواه بود لفظی باشد که خودی آن امر
سابق بود چون خود و خویش چنانکه در اسم است

چو آن مده روی خود از پرده نبود | دل از ما برد و آخر کرد نابود

آن مده را مرکب داشته و بلفظ خود عبارت آن مده بکنایه تحصیل نموده و اشارت
بطرف می کرده که در ضمن کتب آمده است و گفته روی خود از روی مده بکنایه
بدل کرده پس آن مده شد و از دل ما باعتبار ام یا خواسته و از یا حوت چه در
تقویم ارباب تنجیم یا که رقم یازده است علامت حوت نویسد و از حوت نون اراده
نموده و بوسیله برد نون اول را که قرینه می آید آنست از حاصل مذکور ساقط
کرده و از بدایع صور این قسم است استخراج اسم رام و سوسن

چو آن مده روی خود از پرده نبود | دل از ما برد و آخر کرد نابود

اول رام چو آن مده رو تمام ترکیب تفصیص گرفته و بلفظ خود عبارت
چو آن مده رو تحصیل نموده و خود از پرده گفته و مراد آن داشته روی جم آن
مده که جزو ترکیب سابق است از آن پرود است جم فارسی از آن ساقط کرده
پس و آن مده رو باقی مانده و اجزای این ترکیب منحل شده چنین افاده کرده
که روی لفظ و آن را می جمله مسمی است که مده عبارت از آنست و گفته دل از ما برد
و آخر کرد و چون از چهل تکب با و کی استقاط یافت چهل ماند و از آن میم گرفته
و بجای نون حاصل سابق نهادن ثانی سوسن چو آن بتقد و ناکور شد و این
هر دو را مده و گفته و به تبدیل جمیم فارسی برای جمله و تعدیل لفظ مسمی روی

حاصل کرده و بلفظ خود باز رو سین تحصیل کرده پس گویا چنین گفته رو سین از پرده
 بنمود و مراد آن داشته که لفظ رو که جزو عبارت رو سین سابق است حرف
 سین از پرده خود نمود رو سین در گفته دل از ما برو و عبارت دل از ما برو
 که در خواسته یکبار دل از ما برو یعنی با گرفته و عمل قسریست از اراده نموده و باعتبار تشبیه
 لب مراد داشته و بار دوم دل از ما یعنی امم و از آن یا بیامی تحتانی اراده کرده
 و می خواسته و از عبارت حاصله مذکور لب که رامی مملیه باشد و می تحتانی
 سابق نموده و خواه بطریق تکریر بود چنانکه در اسم سابق

چون آن می خود از پرده نمود	دل از ما برو و آخر کرد و نابود
----------------------------	--------------------------------

از سه شهر و از خود لام بلفظ می خواسته و بعد از تبدیل شهر ام بست آورده دل
 از ما برو گفته و تکرار این عبارت اراده کرده که مقصود با تمثیل است یکبار چنین که
 ما چهل و یک است دل چهل و دو یک کی که باعتبار معنی و از عبارت از
 نقطه است حاصل عبارت اینکه با و نقطه بر پس شهر ام که بشین مجسمه است بعد از
 اسقاطها و نقاط سر ام بسین و رامی مملتین مانند بار و یک چنین که از چهل یکی
 و دل آن کاف و از آن رقم هندی آن خواسته که باشد و دل یک کی که
 بهمان دستور عبارت از نقطه باشد و هندی است و یک نقطه دیگر و قصد باشد
 و از آن رامی ممله خواسته چون را بریده شو و سام باقیمانده
 خرویه هشتم در تصحیف انتقاد است چنانکه در اسم نیز دیده

چون آن می خود از پرده نمود	دل از ما برو و آخر کرد و نابود
----------------------------	--------------------------------

از چنانکه می مجسمه گرفته و چومر و چیزیکه می آن رامی مجسمه است آن مضائق

بسوی خود از خود از عبارت از ذات لفظ آرزوست چون دست خود زید بربستند
 پس حرفیکه در کلام آندهی آن می مجسمه هم از هست باعتبار لفظی چون رای
 مجسمه بود اسطره بقیعت در کلام از مشارالیه شده آن دل از مایه یامی تحتانی را
 پرده خود نماید نیز می حاصل گردد و چون در آخر خود را ساقت کت. وال سیمی ماند
 خرده نمسم در عمل حسابی از تقادوی چنانکه در سبب و لائق و کبریا

چون مه روی خود از پره بنمود	دل از ما برد و آخر کرد تا بود
-----------------------------	-------------------------------

اول رب گفته که از لفظ پرا آنچه ده است ب نمود و تبدیل باجی فارسی بر پرمو
 تازی خواسته و عبارت بنمود لفظ بکه باعمال سابقه بدست آمده مقلوب
 کرده ثانی لائق از چون در خواسته مهر و گفته و ابداً دل آن بلام اراده نمود
 و از پره که تجلیل حاصل شده بتراوت ریش مراد داشته و بدنه از ریش بجز
 مقصود با تمثیل است اشارت بسوی یامی تحتانی ریش کرده و بنمود گفته و حصول
 آن خواسته و از آچیل فیک گرفته و از چیل میم بلفوسه اراده نموده دل میم
 یامی تحتانی است که از آن با سلوب حرفی رقم ده مراد داشته و دل یک که
 و از آن نقطه گرفته و از رقم ده یک نقطه بگیرد رقم صد صورت بسته و
 حاصل گشته و لفظ بر در او سهیل تحصیل نموده و اسطره اسقاط ثالث کبریا
 از سهیل گرفته کام و از خود واحد تحصیل نموده و یک است بجای الف احد نماده
 یک بدست آمد و از حد یک کات گرفته و از لفظ پرا آنچه ده یعنی دست بای
 فارسی است پس آن بجز ب تبدیل گشته کام و عبارت دل از یا اگر فرشته
 جوهر ثانی در تجلیل و آن عبارت است از تجزیه آنچه باعتبار معنی شعری

مفروض باشد و تمیض و یا کلمه واحد بود چون بقرن و انجمن و خارا یا از و کل یا از کسب
 یافته بمنزله کلمه واحد گردیده باشد چون دانش و تمیض و دانا و بنیا و داناتی و بینا
 و این اجزا گاهی جملهی مستقل باشند و بالعکس گاهی مختلف و مراد از همه اجزا گاهی لفظ
 باشد و گاه معنی و گاه از بعضی لفظ و از بعضی معنی آنگاه هرگاه جزوی غیر مستقل به دست
 آید اگر در الوقت پیغمبری و دیگر ترکیب گرفته مفروضی بدست خواهد آمد پس اگر آن ترکیب
 تنصیب باشد مراد از آن مفروض لفظ بود و اگر از اعمال استویله باشد افاده معنی و هر دو نیست
 آن جزو غیر مستقل تابع ترکیب بود چه اگر مقصود از مفروض مذکور همان لفظ باشد آن
 جزو نیز در حکم قصد لفظ است و الا در حکم قصد معنی و قیاس چنان نتیجه است که این
 جزو غیر مستقل که بعد از عمل ترکیب افاده معنی کرده در حکم قصد لفظ بودی نه برخلاف
 آن بدلیل اینکه در عمل تحلیل هر قسمی میر حسین معنائی جزو ثانی تحلیل را که در عمل باشد
 و حکم قصد لفظ داشته هر چند آن بلفظ دل سوخته که صفت آنست بوساطت
 عمل اسقاط دل گشته و افاده معنی داده چنانکه بر بناظرین سالک و اولیا هست اما این
 از بهای مقرر کرد و بای جمهور است لهذا اتباع ایشان همچنان کرده آمد آنگاه مراد از
 همه اجزا لفظ باشد خواه با استقلال همه چنانکه در اسم و بار و او هم و آدم و ...

چو آن مده وی خود از پرده نمود	اول از ما برود و آخر کرد تا بود
-------------------------------	---------------------------------

اول و بار پرده را در جز کرده در وی جز و اول را بلفظ ده بدل نموده و هر چه
 آورده و گفته دل از ما برود و مراد آن داشته که در هر کفظ ما را که تخصیص حاصل شده
 بجای دل خود نهاده ثانی او هم از آن همین لفظی آن خود مسه و از مده را و روی
 خود از پر گرفته و مراد آن داشته که روی لفظ را بمبدل بر روی لفظ پرده است

وروی دیگر یکنایه حاصل شده کما مر از راه گاه روی لفظ پیر روی راست شود با حاصل
 شود و واسطه اتقا و قطع کرد و چون لفظ آن لفظ و در پانموده تبدیل نون
 کلام آن بلفظ و در صورت بسته آوه بدست آمده و دل از نا بردگفته و از چهل
 یک ریادال بر بست های می از چهل و لفظ کی ساقط نموده و از باقی که لفظ
 چهل باشد میم خواسته چنانکه سابق نیز گذشت ثالث آوم تحصیل آوه بدستوریکه
 گذشت و گفته دل از نا برد و آخر کرد و میم که از نا باعتبار سقاطها و کی از چهل
 یک حاصل شده بجای می آوه نهاده و خواه با استقلال بعضی چنانکه در اسم رسید

چون آن مه روی خود از پرده نبود	دل از نا برد و آخر کرد و نا بود
--------------------------------	---------------------------------

از چپه می پیشین معجم خواسته خورد نمودن آن عبارت از تصور نشسته نه عمل
 اتقا و گفته دل از نا برد و نا بردگفته مقلوب آن بدست آورده
 و مراد آن دگشته که بام حاصل سابق حرف است چه بام حرف اول باشد
 چون بتالیف القالی حرف را در اول می در آید شمی صورت نماید و گفته دو آخر
 کرد و نا بود و اسقاط و او خواسته اما آنچه مراد از همه اجزایش معنی بود خواه با استقلال

همه چنانکه در اسم ازل	چون آن مه روی خود از پرده نبود
-----------------------	--------------------------------

دل از نا برد و آخر کرد و نا بود	از مه ل و از ان لیل گرفته و کلام از
---------------------------------	-------------------------------------

بجای روی لیل نهاده از لیل حاصل کرده و در لفظ پیره تلیس که مقصود از چهل
 بکار برده لفظ پیره امر از پیرین انگاشته و سینه اسقاط و در لفظ از لیل سا

و خواه با استقلال بعضی چنانکه در اسم زبانان

چون آن مه روی خود از پرده نبود	دل از نا برد و آخر کرد و نا بود
--------------------------------	---------------------------------

روی خود از پرده نبود دل گفته و روی حسب را که عبارت از رقم هندی است او
 مقلوب کرده رقم هفت بدست آورده و زای میخورد خواسته پس حسب زب کرده
 و گفته از ما برود و وبای موحده از آب ساقط کرده و نادر آخر آن گذاشته اما آنچه مراد
 از بعضی لفظ و از بعضی معنی باشد خواه با استقلال همه چنانکه در اسم راسم و شبر

چون مر روی خود از پرده نبود	دل از ما برود و آخر کردنا بود
-----------------------------	-------------------------------

اول راسم آن مر روی خود گفته و الف کل آن برای مفعولی بدل کرده در آن
 آورده و آنرا امر از راندن شمرده و سیله اسقاط و در لفظ پیر کرده و در عبارت از
 بامی فارسی است که امر مر از پس ای مملکه اسمی بقماند و عبارت دل از ما هم گرفته
 ثانی شبر عبارت چون آن مثنوی معجزه و از آن مثنوی معجزه مکتوبی گرفته یعنی تقاد
 و عبارت از پرده سب بنود و بعل تحلیل و تبدیل و در معنی بامی فارسی پیرا
 بتازی بدل کرده و خواه با استقلال بعضی چنانکه در اسم راسم و شبر

چون مر روی خود از پرده نبود	دل از ما برود و آخر کردنا بود
-----------------------------	-------------------------------

اول رب برود و آخر گفته و بعل تحلیل که مقصود بالتبیین است و ترکیب و تالیف
 الصالی تاخیر موحده از زای جمله بر خواسته ثانی امید مر روی خود از پرده
 و لفظ پاد بدست آورده چنانکه در اسم او هم در همین بحث گذشت پس گویا چنین بفرست
 پاوه نبود دل از ما چون دل از ما در بامی خود نماید بامی تخانی بتالیف الصالی
 و آخر لفظ ام نماند و آید و گفته برود و آخر و اسقاط و خواسته و شاید که از بعضی
 اجزا مقصود مترادف باشد چنانکه در اسم لبیب و جام و والاس

چون مر روی خود از پرده نبود	دل از ما برود و آخر کردنا بود
-----------------------------	-------------------------------

اول بسبب ازسه ل گرفته و از خود بکنایه شب بعل تبدیل لب حاصل کرده و از
 لفظ پیر که تجلیل حاصل شده ریش جوته که مقصود با تمثیل است و از آن که گویای تختانی باشد
 حاصل کرده و اول ناگفته و بای موحده حاصل نموده ثانی جام از عبارت چو آن بعل ترا
 و تصحیف و معنی و آخر کسسته و آن را مهر گفته و اول در بلام بدل کرده لا بدست
 آورده و از خود بکنایه باز عبارت چو آن مهر و تحصیل نموده و بکار آرمین خواسته
 مراد آن داشته که روی روی که اراده ای است باشد تبدیل بلفظ من است و بین
 عمل لفظ منی بدست آمد و با لفظ پیره حجاب اراده نموده و گفته دل از بار و مای
 خطی از حجاب انداخته و گفته و آخر کرد و نابود و حرف بای موحده همی از آخر آن
 ساقط نموده لفظ جاما حاصل کرده پس مجموعه محصولات لامنی جا بدست آمد و باز
 بتخلیل و ترکیب لفظ لام کسور آخر و آن گرفته و از فی لا اراده کرده که مقصود با تبدیل
 و لامی لفظ لام را با لفظ جام بدل نموده تألف و الا از پیر بال گرفته و گفته شود دل
 و قلب هم برندی بای موحده آن اراده نموده و گفته از بار و و بای موحده از اب انداخته
 چو پیر و هم و عمل ترکیب و این عبارت از است که لفظی را که باعتبار معنی
 شعری ترکیب باشد باعتبار معنی محال مفرد شمارند و این دو قسم است یکی آنکه مراد
 از آن لفظ باشد و این از اعمال تشبیهی است و اند چه درین ترکیب باعتبار اقداس
 لفظ تشبیهی با و لفظ تشبیهی همویت میگیرند و آنرا از اعمال تشبیهی انگارده ترکیب
 تشبیهی نام کرده اند بجز این سیاق این تقسیم مسکلی است که عامه از باب این صفت
 سپرده اند و با حاکم این چهارمین لفظ ترکیب است و در ضمن عمل تالیف که از جمله اعمال
 است که گاهی است و در آن بیان کشیده و آنرا تحصیل باره مخصوص داشته و آنچه

تعلق تا بر صورت دارد یعنی الضمام هر یک از مواد متفرقه آنرا بدون سهام قصد نمود
 و شاید که این معنی از آن سبب تواند بود که در ضمن اعمال تشبیلی فکر ترکیب را قاطبه از میان
 برداشته و من میدانم که فکر آن جزو عمل تفصیص درین هر دو عمل عالی ازین است
 مقام است و باشد که اخیر الیش علی استقل باشد چنانکه در اسم حیوان و و اهل

چون می روی خود از پرده نبود	دل از ما برد و آخر کردنا بود
<p>فذل حیوان چون ترکیب تفصیصی گرفته روی آن بعد از آن بدل کرد تا و اهل حیوان را یک لفظ اعتبار کرده که مقهور بالتشبیح است و از آنجا که می روی خود از پرده و پا حاصل کرده چنانکه در ادغام گشت پس گویا چنین گفته از حیوان پاوه نموده و از دست خواسته یعنی نون برب بدل کرده جواب حاصل شده عبارت دل از ما بای موحده گرفته و از آن باعتبار تشبیه لب حیوان برین لب جواب امر کرده که عبارت از اسقاط حرف اول بوست و از و باز به اراده کرده و آخر آن نابود ساخت و شاید که بعضی از آن جزوی از کلمه دیگر باشد چنانکه در اسم شاد است</p>	

چون می روی خود از پرده نبود	دل از ما برد و آخر کردنا بود
<p>عبارت چومرشی بشین تجراره کرده و از خود بجای زای می تجر و بعد از عمل تبدیل نیابست آورده دل از ما بر گفته و یاسی تخمانی از محصول اول بریده و کلمه ده که تصور بالتشبیح است آخر آن نابود کرده و ال باقیانده دوم آنکه مراد از آن معنی باشد این از جمله اعمال تشبیلی است و بسناری این نیز شاید باشد کلمات جداگانه باشند چنانکه در اسم حیات</p>	

چو آن مه روی خود از پرده نبود	دل از ما برو و آخره کرو تا بود
-------------------------------	--------------------------------

از پرده حجاب خواسته و خود از آن حب و لفظ مه روی مقصود با تمثیل است
 ای مه روی که در آن پرده است جا بجا بجم است و صحف آن به نامی محمله
 و از آن سببی اراده کرده و دل از ما برو و از آن یا ما رو داشته و شاید بعضی
 از آن به روی از کلمه دیگر باشد چنانکه در اسم استیاب

چو آن مه روی خود از پرده نبود	دل از ما برو و آخره کرو تا بود
-------------------------------	--------------------------------

از چو آن و آن خواسته چون آن مه و شود و ما صورت بند و بلفظ شود باز عبارت
 چو آن مه و بدست آورده و مراد آن داشته که چو مه که عبارت از شیء است
 روی حامل اول است پس شبها بمصوب انجامید و گفته دل از ما برو یا می نتوانی
 از آن ساقط کرد و دو که بای موحده است و آخر گذاشت و جامع
 این هر دو ترکیب است اسم منزل و ما و

چو آن مه روی خود از پرده نبود	دل از ما برو و آخره کرو تا بود
-------------------------------	--------------------------------

اول منزل از مه لام بلفظی گرفته و روی خود از گفته و تبدیل لام مکتوبی آن
 من خواسته منام حاصل نموده و لفظ از ما ترکیب داده که مقصود با تمثیل است
 و از استیاب آن ام را تحصیل نموده و مراد آن داشته که در حامل اول یعنی
 مه ام تبدیل به است پس متر بدست افتاده و بعد از تحلیل و ترکیب که مقصود
 با تمثیل است ثانیا از لفظ و وب و از آن با عتبات شبیه لب خواسته و آخر این
 بریده ثانیا ما و از لفظ ما بر که بگیری که مقصود با تمثیل است اولی حاصل شد
 و درین عدد و بای موحده مقلوب است پس شش بدست آمده ما و گرفته

و کردار با تون تا ترکیب داده کردن ساخته که مقصود بالتمثیل است ثانیاً
 ثالثاً تجلیل گرفته و گفته که آخر کردن آ بود و تبدیل ای ما و را الف اراده
 نموده و خواند شد که بعد ترکیب استعمال اعمال دیگر یا بیشتر از اجزای مرکب
 باین ترکیب مغل شده افاده معنی کن چنانکه در رسم انژاد و عناد و مناوی

چون مبروی خود از پرده نبود	اول از ما بود و آنست که در آن بود
----------------------------	-----------------------------------

لفظ از الفاظ ترکیب داده و گفته که و ب یعنی چهارم از پرده ای با
 فارسی آن بیامی موحده تازی تبدیل یافته پس از به معنی یاد گرفته و آنرا روی خود
 گفته و ایراد از بی جای روی یاد داده کرده از بر آورد بست آورده و باز به لفظ
 معنی بعضی از اجزای این معنی اراده کرده که گفته از هر لفظ آوست اگر بجای آن تجلیل
 همین لفظ از مراد بود از ادگر و اگر معنی اراده تور عناد صورت است و اگر معنی خود
 آید مراد حاصل آید و عبارت نمود اول از ما با بست آید و مناوی بهر
 و تمثیل ترکیب در ضمن همیشه اعمال سابقه نیز گوشت چنانکه بر باطن این سه بود
 جوهر چهارم و عمل تبدیل این عبارت است از آنکه حرف را بیشتر با بی جای معنی
 یا بیشتر آید و نمایندگی و سه یا بیشتر به معنی تبدیل همه را که غیر مطلوب است فاسد
 و تبدیل آنکه مطلوب است یا بیشتر یا کمتر و در نوشته طرازی است که این ابدال یک
 اشارت حاصل شوند اینکه اسقاط فاسد یا اشارتی در ایراد کائن با اشارت
 دیگر بروی کار آید چنانکه در آیه قاسم و قرآن

چون مبروی خود از پرده نبود	اول از ما بود و آنست که در آن بود
----------------------------	-----------------------------------

از همه قر و آن روی خود بکنایه و مترقا و نیم خود حتمه بزرگ پرده و آنست که در آنست

سیم از قمر اراده کرده و دل از نابرد گفته و قبل از اینست امیراجی مایعنی آب را در قمر
 آورده قمبر دست داده و بعبارت آخر کرد نابرد و رای جمله مسمی از آخر دور کرده
 و اگر در حال همین لفظ ما در قمر اراده نماید قمار میشود پس قصر فیکه در باب اسقاط سیم فایز
 لفظ آب یا ما بجایش درین معما بجار رفت بنا بر تقریر جمهور در عدا و تبدیل نباشد
 چون معلوم شد که شرط تبدیل آنست که سقوط زائد و حصول مراد از یک عبارت
 مستفاد گردد اکنون بدانکه یا ذوات فاسد بذات کائن مبدل میگردد و یا ذوات فاسد
 بجای خود مانده عرضی از اعراضش مخفی گردد و آن ذوات متغیر گشته چیز دیگر
 بشود اما قسم اول چنانکه در رسم رام و ازهر و سیاک و رب س

چون مبروی خود از پرده میبود	دل از نابرد و آخر کرد نابرد
-----------------------------	-----------------------------

اول رام از مبرای مسمی و از خود بکنایه و تسمیه لام ملفوظی خواسته و بعمل
 تبدیل که مقصود با التمثیل است را بجای لام مکتوبی آن آورده ثانیا ازهر
 از مبر گرفته و روی آن بجای از بدل کرده ثالث سیاک از مبر
 سی و از خود لام ملفوظی خواسته و سی را عمل تبدیل روی لام نموده سیام بر
 آورده و گفته دل از نابرد و آخر کرد یعنی اشغظ کرد دل و آخر از نابرد مسمی با
 او و مراد آن داشته که حرف را و ال را اهل کرده پس کاف باقی ماند رابع
 رب از لفظ چون مبر که بقصد او مذکور شده و در حاصل کرده پس از اول و ثانیا
 جیم فارسی و الف و از ثالث که بعمل تراوت و بیج و تسمیه ای ای باشد
 رای مسمی پس حاصل شده و از آن و ال مسمی گرفته و از خود باز عبارت چون مبر
 خواسته و روی لیل حاصل نموده و از و ال و لام مذکورین دل اراده کرده و دل

ای مقابله از لفظ پسر پ باشد گفته که در معنی پسر فارسی ب نموده و تبدیل آن ب ص
تازی خواسته و اما قسم ثانی چنانکه در رسم کفن و غازی و قرح

چون آن سه روی خود از پرده نبود | اول از ما برود و آخر کرد نابود

اول کفن از سه یک گرفته و یک چون روی خود از آن پرده کند کاف ماند
و از آن سخن خواسته و گفته که اول از ما برود و یعنی حای جمله سسی اور ضمن سخن برود
بسیس شک نیست که چون یک سرش یاد این او دارد جدا شود چون آن بطوری بود
شد که نقطه جانت بین آن باشد بعینه هندسه هشتاد محسوس گشت پس تان فای
سسی گرفته و نون خود بعد از بریدن حای سخن بجای خود وجود مانده است ثانی
غازی از جمله غین مع سسی خواسته تا از خود را برای محمد و جعل تبدیل نماید ساخته و گفته
دل از دریا بدست آورده سسی گرفته و عبارت ما برود و لفظ ما را و حصه ساخته پس
که سریم از الف جدا شد و آن سر و جنب الف شکل صفر محسوس گشت و چون الف
با صفر رقم ده است از آن پانجمه تا نالت قرح روی خود از پرده نبود دل گفته
و از قلب قاف خواسته و گفته از ما برود و در این خط سخن را و حصه نموده چنین که
نون اول را که در رسم این خط است متصل با حای کرده پس آن خط با یک
نقطه بالا بصورت حرف زای مجرمانه و نون که آخر عبارت از نشانه است نابود
کرد و از این مسئله همین قسم است اشارت بقاب صورت رقمی عدد
حرفی و تحصیل حرفی دیگر چنانکه در رسم حمار و هتا و رس

چون آن سه روی خود از پرده نبود | اول از ما برود و آخر کرد نابود

اول حمار از سه را خواسته و روی او اول نموده روی آن را سسی است

فول نمودن آن عبارت از قلب کردن هندی ۲۰۰ است که شش صد میشود
 از آن حرف غمی مجرای داده کرده پس لفظ را مبدل بجایگشت بعمل تسمیه می مراء و آشته
 شد و از لفظ ما بر که ترکیب تنصیصی حاصل گشته و بنا بود کرده بار بست آورد
 ثانی بیاورد از عبارت مد روی خود از لفظ با تحصیل نموده چنانکه در سیم اول
 و عمل ترکیب گذشت پس گویا چنین گفته یا نموده و حرف های می بست
 آورده و گفته دل از ما بر دو و عدد بای موعده از لفظ ما بر قلب نموده شش حاصل کرد
 و از آن او گرفته ازین قبیل است اراده حرفی بعد از هر قاط چیزی از عدد حرفی بگیر چنانکه در سیم و کلا

س چون مد روی خود از پرده بود اول از ما بر دو و آخر کرد و بنا بود

دل از بنا باعتبار سخن ح و اگر گفته دو بر پیش شش ابقی مانده و حرف و او را داده
 و آخر آن کرد و آنکه عبارت از لاست ده شد این در ضمن مثال با لاتا بکار گذشت چون
 از ستر تا پانزده مثال عمل در ضمن همیشه اعمال دیگر خواهند یافت و ازینجا است که در
 تمثیل بعضی از اعمال مثالی و سید نیز گفتار است.

خریطه و دم در تبیین مراتب تنوعات اعمال تحصیل که دستداد
 نقود و ماده اسبی وابسته با حلقه قوا نین کلیت است

برای باب بصائر مخفی و محتجب نیست که حروف را دو صورت محسوس است یکی
 صورت لفظی و دوم صورت خطی و از مسلمات کا و طوائف و قاطبه اهم است
 که هر حرفی را عددی معین مقرر گشته که ولالت بر آن دارد و حال ایجاد مفعول است
 بر آن پس مخدرات جوران و حروف راسه جمله باشد و و صورتی و یکی حسرتی
 که بدون تلبس بر آن از کس خیب در انجمن بر و زجاوه نگنند یعنی کلامی و خطی

بندوی و طریق تحصیل یاده توسط صورت کلامی حرفی از پنج وجه بیرون نباشد تقضیلش
 اینک حروف و کلمات مقصود یا بعینه در نظم کلام اندراج یابد چنانچه که بقصد معالی مراد باشد
 و این تخصیص و تخصیص نامند یا چیزی مذکور کرد که بران ولالت نماید و این ولالت
 یا بوجه سطر باشد یا این معنی که انتقال همین از اول بعد اول صورت بندوی توسط دیگری
 یا بوجه سطر بود اول برود و وجه تواند بود یکی آنکه احدی با ازای آن دیگر موصوع باشد مثلاً
 هم حرفی از حروف با حاطه ذکر در آرزوهای آن خواهد بود بالعکس و این را بعمل همیشه
 سازند و دوم آنکه در محل معروف و مشهور مسطور باشد یا مذکور و بان اشارت نمایند
 مثل علامات بروج و کواکب و این را بعمل اشارت و تلخیص نامزد کنند و ثانی تغییر و دو
 صورت می بندد یکی آنکه آن اسطره معنی حقیقی لفظ مذکور باشد دیگر آنکه چنین نباشد اول
 بعمل تراوت و هشتم آنکه موسوم گردانند و ثانی را بعمل کنایه و آنچه توسط صورت خط
 سمت ظهور یا بد برود و گوناگوست چه صورت خطی عبارت از حرفی مخصوص چند است
 متشکل با اشکال معین و تعلق و استناد آن در قواعد این فن بلا حظه تشابه متشکل
 است و این تشابه یا در میان همان صورت و قسمت نسبت بعضی بعضی چنانکه در آیات
 و جیات مثال آن بالنسبت بدیگرا مثلاً الف اباسر و نون ابابره و صلوات با چشم
 اول تصحیف خوانند و ثانی را تشبیه و استعاره دانند و آنچه توسط عدد که امریست معنوی
 صورت بندد و آنرا عمل حسابی گویند این است خلاصه آنچه درین باب از کتاب بلاغت
 نصاب فصاحت انتساب محل مطرز و غیره و اما در نگاه فتح گشت و ازین تفهیم وجه
 اینکه در یکی منسخ معتبره قاطبه اعمال تحصیل در پشت محصور گشته بر سهی ندرین اصحاب
 این مشهور ذکر دیدمان از آنجا که در تراوت معنی حقیقی هر دو لفظ متحد باشد چون شمس

و عین هر ششترک و واسطه معنی سترادنی نیز منزله نگاه نظر افتد چون خور و ز که انتقال
 ذهن از آن بطرف زبر بواسطه معنی عین خواهد بود و در دیده تحقیق این ضعیف صفت
 انشباع اولی نمود که باعتبار این ثبوت شمار اعمال آورده محصور کنیم و در پنج سطر نقاشی
 چهار سر نه گانه و دو بیت نهم و اشد ولی الرشاد و من المبدأ و الیه المعاد
 چو سر اول در تخصیص و تخصیص که عبارتست از ذکر تمام الیخص آنچه
 مقصودست بصریح و اراوه آن بعینه بی آنکه تبادلی یا کنایه یا غیر آن چیز دیگری باشد
 خروجه آنچه برای تحصیل ماده اسم عمل تخصیص و تخصیص بهر سانیده شود یا شتمل باشد
 بر تمام حروف اسم یا بر بعضی از آن و بر هر دو تقدیر یا متضمن غیر مقصود باشد یا نباشد
 پس تنوع و وقوع آن نظر بر ماده بی ملاحظه صورت در چهار قسم منحصر باشد
 قسم اول که کامل خالصست یعنی تمام ارکان اسم است مبراز از اغیار اگر تریب
 آن موافق ترتیب همی بود حصول صورت مقارن حصول ماده بوده باشد و از بحر
 تکمیل احتیاج بعمل نگیرد و اگر مخالف ترتیب همی باشد هر آینه بعمل قلب ضرورتاً افتد و از آنجا
 که تمام ماده بخالطت اغیار حاصل بود و بجز در صلاح صورت حصول غرض بجاوه مشتق
 قسم دوم که کامل غیر خالصست چون تمام حروف اسم خواهد بود یا غیر و وقع اغیار
 و اجبات است ناگزیر در میناب عمل اسقاط و تخلیص توسط جسمیه شود
 قسم سوم که ناقص خالصست چون شمال یعنی از ارکان اسم وارد سعی تحصیل تمه
 ضروری باشد و آن تحصیل خواهه بین عمل بود و خواهه بعمل دیگر ازین اعمال نه گانه
 قسم چهارم که ناقص غیر خالصست چون متضمن بعضی از حروف اسم است یا غیر
 درین مقام نیز قاصد معما تخلیص و اسقاط محتاج گردد و از آنجا که در ماده اسم نقصانی

تخصیص بلقی و انضمام آن بایکدیگیر نیست ضروری باشد این است خلاصه
 آنچه درین باب خامه گوید بار صاحب حلق مطرز مشکل تفصیل آن گشته
 فرود آنچه بوسیله این عمل بعینه مذکور و مخصوصه مراد گشته چون ذخیره و امان تمام
 مما مجرد و حروف محفوظ است و بلا احتیاط معنی بدان تعلق نگرفته آن مذکور را در یک محل
 نظم حکم مفروضی باشد پس شاید که بحسب معنی شعری نیز مفروض باشد چنانکه در اسم مہبود
 مہلیل و مہام و بہرام و بہزاد و مہراب کہ نام پادشاه کابل است کہ ستم از خود
 اولیاد یافت و کرنا س

چون آن مہ روی خود از پرده مہنود	دل از ما برود و آخر کرد نابود
---------------------------------	-------------------------------

دل مہبود و لفظ مہ و خود و ب مقصود بالتشیل است یعنی لفظ مہ روی لفظ خود
 شته مہبود است آمدہ و حروف ب از پرده آن نموده مہبود کردید ثانی مہلیل
 مقصود بالتشیل است و خود کنایہ زبان مہ کہ با شتراک و اسلوب انحصاری و بیج
 یل مراد از نسبت و مہر عمل التبع التماسی در اول لیل آورده ثالث مہام مہ
 مقصود بالتشیل است و از خود لام لفظی خواسته و روی آن بمہ بدل شترانج
 بہرام از مہ شتر خواسته و آن چون روی خود را ب نموده بہر بصرہ آمدہ و از دل
 ہم گرفته مقصود بالتشیل تشریح ب و تعیین ام است کہ معنی بہر عمل قلب است
 نامس بہزاد و لفظ مہ روی خود ب نموده حاصل گشته و کلید از دل شد و از بہر
 مد و کتوبی مہ شد و گفته ما برو و خطاب با کرده کہ دو بہر پس ہو حدہ از اب ہفتا
 شہ و از آخر کرد و ال کتوبی گرفته مقصود بالتشیل تشریح مہ و ب است و شاید کہ
 بنین گفته شود کہ خود از پرده مہ است و روی آن چون حروف ب نمایند بہر

موجوده شود و تحصیل باقی بدستوریکه گذشت درمنصورت مثال تخصیص حصول حرفت
 ب است و پس سادش مخراب مقصود بالتمثیل لفظه است و مراد از پرده ستر
 و خود از ستر لفظه مخراب بود چون می سرگرد و مهر حاصل شود و گفته دل از یابرد با
 موصد از آب انداخته الف بدست آورده و گفته دو آخر و با می موصد در آخر بناوه
 سابع کرنا لفظه که مقصود بالتمثیل است چون آخر کرد بلفظانات بیل پنج یو که یا صورت گیرد
 خروده و شاید پس روی از لفظه دیگر باشد که تحلیل حاصل شده چنانکه

درهم بابری و یامین و شبرم

چون سردومی خود از پرده نبود	دل از یابرد و آخر کرد نابود
-----------------------------	-----------------------------

اول بابری دل از یابرد و تبراد و قلب با گرفته و لفظه بر بعد از تحلیل ب است
 آمده که مقصود بالتمثیل است دو آخر گرفته و با می تحتانی بعد از آن خوسته ثاسی
 یامین از لام مثنوی خوسته می بعد از تحلیل گرفته که مقصود بالتمثیل است
 و گفته روی لام می است و بیل تبدیل یام بدست آورده و باعتبار ضمیر نمود
 که راجع بسومی است بعد کنایه شبرم تحصیل کرده و از آن می و از آن با سلوب حرفی
 و قسمه یمن لفظی گرفته چنانکه بارها گذشت چون ع نکتوی که خود عبارت از است
 از لفظی از آن پرده شوین اقی ماندنات شبرم لفظ آن را سردومی خود
 و به تبدیل الفسان بلفظی کلر سین بدست آورده و بیل شبرم ضعیف شین
 بشین مخراب گرفته و گفته نمودن زمانه و مراد آن کشته که محمول مذکور دل از یابرد
 که عبارت از با می تحتانی است بلفظ شبرم مقصود بالتمثیل است بدل کرده پس
 شبرن دست داوه و از و با سلوب حرفی ده خوسته چون نون که آخر عبارت

از آن شده تا بود که چهل ناند و از آن حرفت نیم اراده رفت جامع هر دو است این معنی با اسم آبا و

س چو آن مدهومی خود از پرده نبود | دل از ما برد و احسن کرد و نابود

لفظ آن مقصود با تمثیل است و آن چون مدهو شود بتالیف اقصالی لام در اول از

در آید لان گردد و نحو عبارت از لان است و چون لان لفظ لان از آن پرده شود

الف مانند چه لان خانه را گویند و گفته دل از ما و قلب اب یعنی با خواسته و گفته بر

آخر و او از آخر لفظ و انداخته و دل است آورده که ثانیا مقصود با تمثیل است

خرو و شاید که معنی شعری و لفظ بود و باعتبار معنی محالی بعد از ترکیب مفروضه

خواهد استقلال هر یک از اسم بوار و جامی و نوا و نوال و نواح و اهام و نل

س چو آن مدهومی خود از پرده نبود | دل از ما برد و احسن کرد و نابود

اول بوار چو آن ترکیب یافته که مقصود با تمثیل است و خود از پرده باعتبار

تراوت آن که حجاب باشد لفظ حب است و مدهومی آن لب خواهد بود چه

معنی مدهومی حب آن باشد که هر دو یکی که آن حب است و جمعی که روی آن

مه باشد لب است گو یا چنین گفته که لب نبود و حرف اول محصول اول را بجز

ب تبدیل نمود و از اجزای یک گرفته و از جمله یکی خواسته و دل یکی کانت است

و از آن عدد آن گرفته و دل یک کی باشد که از آن نقطه خواسته پس بپنداشد

بستت با یک نقطه و گیرد و صد باشد و از آن حرف را گرفته و بر او وسیله

تحصیل کرده آخر یعنی نون را بجز رسی بدل نموده ثانی جامی آن تمهید

یافته که مقصود با تمثیل است گفته که روی خود از پرده و مراد آن داشته که رو

خود محصول سابق از روی حجاب است و روی دیگر بنا به حاصل شده چنانکه در اسم

او هم در واکل گذشت پس عامی حطی تالیف انصالی در اول درآمد و چون مبرومی
 خود از پرده عبارتست از تصحیف آن که بصفت گذاشتی است پس جان مبرومی و از
 چهل و یک گرفته و دل آن هر دو با وکی و از آن باعتبار عدد پنج و نقطه پنجاه خواسته
 و لون را از محصول مذکور بریده و در آخر گرفته و تبدیل می نماید یا خواسته تا آلت
 نوا و رایج نوال و فاشس نواح چون ترکیب داده و هر گاه محصول مذکور
 مبرومی و دلام بجای هم فارسی آن در آید و لو ان صورت نماید و بلفظ خود باز
 چون مبرومی تحصیل نموده و از چنان دانخواسته چون دام مبرومی شود لاخواسته
 هر گاه از ماده محصول که لو ان است لام و آلف که مجموعه آن لا باشد از آن پرده شود
 و ن خواهد ماند و گفته نمود و دل و ون را مقلوب کرده نو بدست آورده گفته از نا
 برود و موصد از اب ساقط کرده اگر چنین الف باقیانند و اسرمانه کفایت سازند
 اسم نوا بدست افتد و اگر آلف می مراد دارند یا احد را داده نمایند و بوجهی آخر کرده
 بود حرف و یا و ال ساقط کنند هر دو اسم باقی بکفت آید اسوس اما هم آن مبرومی
 ترکیب یافته مبرومی خود از پرده نمود یعنی جلوه کردن آنست نه مفید علی دیگر از
 انتقاد یا سقاط و مثال آن و گفته دل از ما برودل از ا عبارتست از نون چنانکه
 در اسم بامی گذشت نون از ماده محصول که آمده باشد ساقط کرده آمده باقیانده
 و از دوده و از ده بامی همی خواسته و از آن هم گرفته و آنرا بجای بامی انخط آمده که
 آخر عبارت از آن است نهاده سابع نمل چون ترکیب یافته و عبارت مبرومی
 بعرضه شتافته چنانکه در نوا و نوال و نواح گذشت و بلفظ خود باز عبارت
 چون مبرومی تحصیل نموده و از چنان دانخواسته و از آن هم گرفته و مبرومی آن برین که مبرومی

عبارت از است بدل کرده علم یعنی نیزه بدست آورده و از آنرا زاویه محسوله از آن
 پرده گفته و نیزه که در لایح است لفظ او است پس نون مسمی باقی مانده و گفته دل از نا
 برو و پس دل از نایابی موصوله است از دو تیر یابی موصوله خواسته در تصویرت خواهد آن
 اول لب مراد دارند و عبارت بر دو و بای موصوله ساقط کنند و خواهد از دوم لب مراد
 کنند و بای موصوله را که بواسطه دل از نایابین شده از آن اندازند که بیت لام مکتوبه
 باقی خواهد ماند و خواهد با ساقطان بعضی چنانکه در رسم عماد و همت دوه

چو آن مده روی خود از پرده نمود	دل از نا برو و آخر کرد نا بود
--------------------------------	-------------------------------

اول عماد از مدح و از خود بجایه مده اراده نموده و با انتقاد میم خواسته و دل
 از نا بر گرفته و الف حاصل نموده کما مراد و بعد از ترکیب بحرئی از لفظ بر دو و او
 عاطفه لفظ دو بدست آورده که مقصود بالتشیل است و گفته که دو آخر کرد نا بود و
 ساقط نموده ثانی همت مده که روی خود از آن پرده کرده ماند و چون دل از سخن که
 با عبارت از آن است بریده شد و نون ماند و آخر کرد نون دوم است بلفظ دو که
 بالتشیل است بدل کرده و جامع این هر دو ترکیب است معین با رسم شود و مواد و لو نه

بیت چو آن مده روی خود از پرده نمود	دل از نا برو و آخر کرد نا بود
------------------------------------	-------------------------------

اول شود چو آن ترکیب داده که مقصود بالتشیل است اولاً و آنرا مده رو گفته
 و حرف اول را بشهر بدل ساخته شهر وان حاصل نموده و باز خود بجایه عبارت از
 چو آن مده و است و از چو آن و خواسته و چون مده رو شود را حاصل کرده گفته
 خود از پرده و رسمی و الف از شهر وان ساقط نموده شهر وان باقی مانده و عبارت
 دل از نا باعتبار جعل یک نون اراده کرده چنانکه در رسم جامی گذشت و گفته

دل از باب بر و حاصل اول نون انداخته گفتند و آخر کردنا بود و در وسط نود و دو
 مقصود بالتشیل است ثانیاً ثانی مواد ترکیب چو آن بدستور و از مهر و ایمان و کلام مفروضی
 بجای حرف اول از خواسته پس لاموان گشت از خود بکنایه همان عبارت اراده
 کرده و چو آن که و باشد به تبدیل و ال بلام لاگشته و چون لا از آن پرده گشت موان
 باقیانده و دل از باب گرفته و نون از آخر آن انداخته چنانکه گذشت و در آخر نابود و در
 لوند چو آن مهر و گفته و حرف اول چو آن بیل عمل ساخته لیلوان حاصل کرده و لا
 بکنایه حاصل شده کما مر و از آن پرده گفته و کلام و آن از محصول اول انداخته لیون
 و یالیون مانده و دل از باب گرفته و یای تحتانی انداخته و در آخر نابود گفته و در وسط
 نموده مخفی نماند که مثلاً این عمل در ضمن عمل ترکیب پیشتر نیز گذشت مشاهده
 آن موجب از ویاد بصیرت گشته باشد.

چو سردوم در ششمیه که عبارت است از ذکر اسم حریفه فراراده
 سسی و بالعکس اما شتم اول چنانکه در اسم شبو و سبابه

چو آن سردوی خود از پرده نبود	دل از نابود و آخر کردنا بود
اول شبوسی را روی لفظ آن کرده سین بدست آورده و بعمل شمیمت	
شین بیجمه خواسته و از آن سسی اراده نموده که مقصود بالتشیل است و حرف ب	
از نبود تحصیل کرده و دل از نابود و گفته و باسقاط و وعد و خطاب بجای همراه کرده	
از آن و او بدست آورده ثانی سبابه تحصیل سین مهر چنانکه گذشت و در اول از نابود	
بابی موحده است اما قسم ثانی چنانکه در هم مهر و سنا و طیبیب و سگام و صحرایی	
بیت چو آن سردوی خود از پرده نبود	دل از نابود و آخر کردنا بود

اول محمد از روی مدیم تلفظ غلطی خواسته که مقصود با تمثیل است و اول از باب و گفته
 و یا از آن بریده و گفته دو و آخر کرد و نابود و او از آخر و انداخته ثانی سخن از مدیم گفته
 و از روی خود غایب می مراد داشته و اول از باب و گفته و بای تمثالی از محصول
 اول اسقاط یافته ثالث طیب خود عبارت از تکریر لفظ هر دست پس هر دو
 هر دو حاصل شده و به تبدیل روی هر دو برای مسمی شعر گشته هر دو بدست آمده و بعد
 از تحلیل از هر طریق خواسته و روی آن طی گرفته که اما لفظی است و گفته
 از پرده ب نمود و عمل تالیف متزاجی با را در میان طی آورده طیبی حاصل کرده
 و اول از ما گفته و بای موعده گرفته رابع اسلام از مدیم یک گرفته که عبارت از
 الف است و از خود بکنایه سی اراده نمود و از روی آن س حاصل کرده و اول آنها
 گفته و بای موعده خواسته و از آن بعمل تشبیه لب اراده نموده و دو و از آن بریده
 و اول تلفظی اراده کرده و اگر از مدیم سی و از روی آن س گیرند فقط سلام حاصل
 می گردد و خامس حدی از لفظ پر که بعد از تحلیل بدست آمده با ل اراده رفته و چون
 روی لفظ خود از آن با ل شود و خیال بظهور آید و از نبود حرف ب به تفصیل گرفته
 و گفته و نمود و مراد انداخته که حرف ب در خیال بلفظ و تبدیل یافته
 حد با ل بعد وقوع شناخته و از ناچهل یک خواسته و ل چهل بای بکتوبی است
 و از آن تلفظی اراده کرده که مقصود با تمثیل است و اول یک کی باشد که عبارت است
 از نقطه چون لفظها و نقطه از محصول مذکور اسقاط پذیرد و حد ل بجای ح طی صورت
 گیرد و گفته دو و آخر و لام آن تمثالی ابدال یافت و شاید که اسم حرف بعمل
 حاصل شده باشد که ما سابقا و غیره بنا کرده و اسم ایاز سه

چو آنمه روی خود از پرده نبود	دل از ما برد و آخر کرد نابود
------------------------------	------------------------------

از چو آن رسیده که بتراوند کور شده و اوستی راوه رفته و بعد از اسقاط و الف و یای می
 مسمی باقی مانده و از تحتانی اسم مراد شده آیا بدست افتاده و گفته دل از ما و قلوب
 از ما که ام تراست خواسته و گفته برد و از و تحتانی اسمی یعنی با مراد داشته و از یا
 هم خواسته و از ام ترا ام بریده ز باقی مانده و از ترا اسمی راوه کرده که گفته مو با مثل
 جوهر سوم در عمل تلک که عبارت است از نشان دادن حرمتی یا بیشتر که در
 محل معروف مسطور باشد یا نکورد و اعتبار شهرت محل از برای آن بکار رفتند نسبت
 به کس مفید باشد و درین عمل آنچه بیشتر بدان اشارت کنند از قام تقوی اندک از باب
 پنجم از برای اختصار اصطلاحی چند قرار داده اند که در جایا بدان اکتفا کنند مثلاً گاه
 یکی از کواکب سبعة خواهند حرف آخر آنها مثل س از به شمس و ر از به قمر مثال آن
 نگارند و از برای لیل و از برای نهار و گاه با اعتبار یوم سیم نویسد و از به شمس
 و از به گانه بخت حمل صفر و از ثورتا و الف و با و جیم تا یای تحتانی به تیب
 اجد و بخت حوت با و الف که رقم یازده است تخریر نمایند از باب صناعت سما
 بنکر یکی ازین حروف اسم چیزهای مذکوره یا بذر اسمی ازین چیزها حرفی اراده
 نمایند قسم اول چنانکه در اسم لقمان و شهرنا و قیوم و رقم و حاصد
 و شمسی و شبلی و لیلی و الش و ومن بیست

چو آن مده روی خود از پرده نبود	دل از ما برد و آخر کرد نابود
--------------------------------	------------------------------

اول ابقان از نه عمل تراوت و سلوب انحصاری لام مکتوبی مراد داشته و بیات
 و تراوت عبارت خود از پرده حسب اراده کرده و عمل انتقاد حای حطی اسمی گرفته

و از آن قوس خواسته که مقصود با التمثیل است و گفته رومی خود از پرده نبود دل
 از او مراد آن و گفته که لفظ قوس دل خود از لفظ گرفته یعنی و او را با تبدیل نموده
 تمام پنج است آورده و گفته بود و آخر و از آخر رسیدن قناس مراد داشته و دره از آن
 که باخته پاره تسمیل نموده که نون است تا آنکه ششها از چوبه شمی خواسته و بعد
 از تقاضا و مطلقه شمی بر می گرفته و گفته دل از با بر و و از لفظ بر و رومی همه پرست آورده
 از آن خود کرده و از آن شمار گرفته که مقصود با التمثیل است و گفته که آخر کرونا و مراد آنرا
 که نون و الف بر جای حرف آخر است پس بنا برست آمده تا آنکه قیوم روی
 مه گفته و باعتبار قراف مسمی گرفته و عبارت دل از با بر و از قبل و یک که با سلوب
 حرفی با لول است با و لفظ کی اسقاط نموده که اندر مراد او از قبل که با قیامده
 بیسم مکتوبی و از آن یوم گرفته پنج رقم از مد راقی منشومی گرفته و روی آن گفته و کتوبی
 جلوه کرده و عبارت دل از با بر و بدستور هم ششها از بر و رومی مکتوبی حاصل نموده
 و از آن قمر اراده کرده که مقصود با التمثیل است و آخر آن نابو کرده و از آن اسقاط را
 مراد داشته خامس حاصل شد دل از با بر و پنج نامی مسمی است و گفته بود و آخر
 و اسقاط و او از و و اراده نموده و از و ال اس گرفته که مقصود با التمثیل است
 سادس ششمی از نه شهر خواسته و تبیین مهر گرفته و از روی آن که سین
 همه که می است شمس اراده کرده و دل از با گفته و یا می تخمائی خود بسته است
 شبلی از مد دل و از آن لیل خواسته که مقصود با التمثیل است و بعد از آن
 شب مراد داشته چون شب روی لیل شود وجود عبارت از آن است
 تبیین پنج است آید و عبارت دل از با بر و و آخر که بر روی نمائین را از جای خودش

برده و آخر نهاده و باشد که اول انا بر اشعار باشد بر اسقاط تختانی محصول مذکور
 و در آخر تحصیل یابی تختانی و یکبار آخر نشان لیلی از مه لام و از ان لیل خود است که
 مقصود بالتخیل است و آن را روی سی ساخته که بجای حاصل شده تا سحر است
 از چهره سرور روی آن گرفته و از اناب خود بسته و با سلو پهرتی است
 و از ان باعتبار جیم سرطان خود بسته که مقصود بالتخیل است و گفته دل از نابرد و و و و
 از ان ساقط نموده سران مانده و این لفظ را بعد تخیل با این معنی انگاشته که سران
 محصول اول که سر باشد کمال است آن را عمل بالیغ الصافی پیش از سر نه ساده
 عاشق و من جوان و مه هر دو بقا و مذکور شده و از جوان و او از مه همین لفظ
 خود بسته چون هر دو روی خود فایده ال و مهیم خوانند نموده و گفته دل از نابرد و و و
 و از ان یا چون یا رقم برج حوت است و حوت مترادف فون پس از ان فون
 خود بسته و سعی است بار نموده قسم دوم چنانکه در اسم بر ایچ و نیز پیر ۵

جوان مه روی خود از زبده نمود	دل از نابرد و آخر کرد و نابود
------------------------------	-------------------------------

اول ایچ جوان که عبارت از دست هر گاه مه روی خود نماید بصورت را بر آید
 و گفته از به اینچده است ب نمود و بای موصوفه فارسی را بتاری بدل کرده و گفته
 دل از نابرد و آخر کرد و حاسی حطی حاصل کرده بجای آخر محصول اول گذاشته تختانی
 نیز پیر حوت می کسور تخیل حاصل کرده و گفته که جوان مه که عبارت از زای می بسته
 روی آن می خود هست و عمل بالیغ الصافی یابی تختانی را در اول ز آورده و
 می نموده و دل از نگاشته و یابی تختانی بدست آورده و او از آخر و ساقط کرده
 و جامع این همه دو قسم است همین مما با اسم هر می ۵

چو آن مده روی خود از پرده نبود	دل از ما برو و آخر کرد نابود
--------------------------------	------------------------------

از مده را می مطلقه ای خواسته و گفته که روی خود از پرده و بعل کس تا به یک می دیگر
 حاصل کرده روی کلمه بروی بر تبدیل نموده چنانکه در اسم زاهد و او هم و غیره سابق
 گزشت پس آید است آمد و چون ده پانجم و هاستی هنوز حاصل گشت و از آن زهره مراد
 شد دل از ما است و از آن بعل تشبیه لب گرفتند و بلفظ بر لب
 از روح و انداختند و آخر را که های هوزست و یعنی یای تختالی ساخته
 چو هر چهارم در تراون و اشتراک لفظی چند که یک معنی ضوع باشد آنها را
 الفاظ مترادف گویند خواه از یک زبان باشند مثل اسد و لیث و غضنفر و مهر و خورشید
 و آفتاب و خواه مختلف مثل مه و قمر و اگر لفظی در ای چند معنی موضوع بود آن لفظ
 مشترک است در آن معانی مثل مه و در معنی قمر و شمر و تبین و در معنی چشم و آفتاب و زر
 و حوت و در آن معانی این هر دو عمل نیست که اگر از لفظ دیگری خواسته شود که در
 معنی شعری مطلوب بود تراون است و اگر معنی راوده شود غیر معنی شعری اشتراک است
 مثلاً در تراون از مده قمر گیرند و قمر نیز در همان معنی است که از مده خواسته شده و در
 اشتراک از مده شهر و این لفظ در معنی دیگر است نه در معنی شعری و همچنین لفظ چون
 از بر آنکه اگر در معنی شعری از ادوات تشبیه باشد و در معنی جمالی کاف خواهد بود تراون
 است و اگر در معنی شعری از ادوات شرط باشد و در معنی جمالی از ادوات تشبیه تصور کنند
 اشتراک و قبیل تراون است و اگر لفظی که تجلیل یا بطل میگرد است آید و از آن لفظی
 و یک پانجم معنی مثل بر بعد از تجلیل برود و راود و بال هم معنی بر یا بقلب آمد و راود
 یا چنانکه از آنجا که در هر دو پانجم و هاستی مثل تراون و هاستی چنانکه در اسم است

وقریان و اینها و بائیل و سبایل و مرید و ارباب و شعی و معاویه و سوار و جبار

سه چو آن سر روی خود از پرده نبوی اول از ما برود و آخر کر و نابود

اول شعی از مده قمر خوانسته که مقصود با تمثیل است و از خود و یکنا پیمه و از ان

حرف راسی اسمی گرفته و روی آن راسی اسمی و چون را که در قمر است از ان پرده

شود و هم مانند اول انما ام و از ان یا که هم مقصود با تمثیل است و از ان بعل تمثیه

یابی تخالی مسی آورده کرده تا آنی قمریان از مده قمر گرفته که مقصود با تمثیل است و از

خود و یکنا پیمه تمثیل کرده و روی آن اسمی است چون هم قمر از ان پرده شود و قمر مانند

ببود حرف با حاصل کرده و عبارت اول از ما برود با سقاط حرف با از با الف

بدست آمده و بقوله آخر کرد بقمریه عطف و ضمیر باز لفظ اول انما بدست آورده

که باعتبار چیل و یک عبارت از لون است چنانکه بارها گذشت و آن را در آخر بناوه

تخالص اینها کلام آن و مده که بچند او مذکور شده روی خود نموده و از ان ام بدست

آورده و اول انما ام و از ان یا گرفته که مقصود با تمثیل است و از ان به تمثیه یابی

تخالی مسی حاصل کرده و در آخر آن لفظ انما آورده سبایل از پرده که بعد از تکمیل پرده

بدست آمده با ال گرفته که مقصود با تمثیل است و از ان و نه نبود یعنی بای موده از

سیان آن جلوه که شد خامس سبایل از مده سی گرفته و چون سی روی کلمه

ان شود سین بدست آید و بعل تمثیه مسی خواسته و از با ال که شادون پرست

یابی تخالی نمایان گشته تا اوس مرید از مده قمر گرفته و روی آن از ان پرده ساق

و با سقاط قاف مرید بدست آورده و اول انما ام باشد و از ان یا و به تمثیه یابی

تخالی مسی خواسته و گفته برود و آخر و او از آخر و انداخته سبایل و ارباب

بصیغه تشبیهی جمع کنندگان لفظی که تراویح دوست خواهند چنانکه در اسم شبلی و حریم

س جوان روی خود از پرده نبود | اول از ما برود و آن سرگردان بود

اول شبلی از مدل و از آن شیخ لیل گرفته و از خود بکنایه و شکر آن است و بس

انحصاری و اسلوب حرفی و تسمیه عین لفظی اول را روی شامی ساخته بسیار تشبیه

لیل خود است از یکسایه شب زشامی همان لفظ لیل و از آن بعمل تلخیص ل اراده

نموده و شبلی تحمیل نموده و گفته دل از او ای تمثالی بست آورد شامی حریم

بسی گرفته و چون او روی لفظ آن شود سین حاصل کرده و خود از پرده گفته سین

مکتوبی از اول لفظ سین ساخته نموده و گفته نبود اول از او لیل الیفا تنزاجی ما

و بسیار بر او آورده بیان بست آورده و این تشبیه بجم نمیده از یکی بجزوان

و هم بجم گرفته بجم حاصل کرده و گفته برود باسی و حمد از اول بجز سیه و جناب

که ای حضرت سائر انظار است پناه روی بجم از سر طاری بر قدس سره و در بالا علی

با فرموده اند که از تشبیهات در لغت آورده است که گفته شود در لفظی که گوئی

از آن در لفظ محضه از یک تشبیه چون در ماه و شفته و در ماه

دره و راه چنانکه در کلام شامی و در اسم شبلی و در

جوان روی خود از پرده نبود | اول از ما برود و آن سرگردان بود

اول شامی از شهر خود است و از خود بکنایه را با اسلی آید چون روی آن

یعنی روی کسی در لفظ شهر از آن پرده شود و شامی از آن شاه اراده کرده است

با تمثیل است و اول از گفته و یا بدست آورد شامی را بس چنانچه در

گرفته و خود از پرده لفظی خواهد بود و چون ای کسی عمل تبدیل روی بجم

لفظ حاصل کرده و عبارت آخر گردنا بود الف ساقط نموده ثانی لا لا چون لفظ است
 می روی شود همان گردد و از خود باز عبارت آن سه و تحصیل کرده و گفته که خود باز چه
 یعنی آن سه که در همان است روی او از آن پرده است و ازین اسقاط می فهمیم که سه
 بان بدست آورده و از بان لام آورد و گذشته گو یا چنین گفته که الا نمودن و از آن
 لام کمجوی تحصیل نموده باز ما برید و گفته و باسقاط بامی موصوفه از اب الف گرفته و قلم
 آخر گردنا بعمل رسد کلا و آخر نهاده تا گشت جامی چون بعمل ترکیب مفرد او
 نموده و چون روی آن بحرف ر می آید که عبارت از آن است تبدیل ما در آن است و است
 بند و از آن جان گرفته و با رجاع ضمیر می شود باز لفظ می تحصیل نموده جان حاصل کرده
 و با لفظ اول نشانون خواسته چه حاصل می کند و اول آن که یکی که عبارت از لفظ است
 کما مررتا و با لفظ بیرون از حصول اول اسقاط نموده و در آخر گفته و هاسی جامه لایبا
 بدل کرده آنچه از بعین چون که هر سه جدا جدا ذکر شده روی خود نماید پس چو
 و آن حجم فارسی و الف کلمه را که عبارت از است رسمی نخواهد نمود و ازین هر سه
 حرف لفظا چار حاصل شد و از آن اراج اراده کرده و با لفظ اول از نایا گرفته و آخر کرد
 گفته و تقریباً عطف ارجاع ضمیمه یا عبارت اول از یا تحصیل نموده و از آن نون
 مراد داشته چنانکه هم اکنون گذشت خامس عما و چون گفته و اگر گفته که مقصود
 با تمثیل است و از آن الم مراد داشته و چون او مهر و شود الف بعین تبدیل
 علی کرد و خود اشارت بتکرار عبارت چون مهر و این وقت مهر عبارت است از
 لام مخطوطی چه در اول لام مخطوطی همان مسمی واقع شود که عبارت از است و از آن
 ششمی مسمی خواسته چون لام علم از پرده شود هم مانند اول از یا گرفته و الف است

آورده و ببارت و باخر کردن با بود و او از کبره دو ماقطره سانس عمیق تحسین عسم
 بدستور عاوست و بلفظ اول از یا گرفته و برود و آخر گفته و او از رو انداخته سابع او صد
 چنان گفته و خواسته که مقدمات با تمثیل است و چون می خوانی و می آن شود
 ریگردد و از خود باز ببارت چنان مبر و تحسین کرده و در وقت وی دارا برای همای
 بدل کرده را حسن نموده و از آن می گرفته پس یا که رای او از پرده و یا باقی مانده
 با تمثیل است ثانیاً و از یا گرفته و دل از نا حای حلی است و گفته برده و آخره ۱۰۰ بار
 آخرد و انداخته تا سه چهارم چون از او چو مبر و شود و اصل کرده که تمام با تمثیل
 و از آن وجه مراد است و از خود باز بنظر و تحسین نموده پس گفته که خود از پرده و سقا
 و او و به اراده کرده و گفته که دل از یا برو یعنی برین عبارت و در یکبار در دست و قرار
 و او و وقت آن بر بام بدست آورده و بار دیگر از دل از یا کرده و با طه
 بر بار از نظر بام ماقطره نموده تا شرح خوش مه باست از رای جمله سمی است و روی
 خودت و پرده را تحسین نموده و ده از لفظ بر جلوه گر ساخته چیر حاصل نموده که قطع تحسین
 و از سر شیخ اراده کرده دل از یا بر گفته و یامی تحریفی را از شیخ سرده و آخینا ذکر کرده تا
 انداخته تا شش شانی از چنان مده شیخ بشین معجزه خواسته شده و از پرده جواب از
 نود آن است نوشته که قصه و با تمثیل است و از آن دانند اراده نموده چنان
 می دانند شود نباید صورت بنا و دل از یا بر گفته و یا تحسین از محصل لفظ بر پرده
 و در آخر گفته و یامی شان به یامی بتانی بدل کرده و فروع ترو و در صحت است
 بحسب الفاء که در سست اما آنچه در این باب ریاضه تر شمرست و در اندک آن
 و در فارسی سست ترو و نه چندان قایل است که در باب این فیه باشد درین

الفاظ نیز بعمل معالی تخمین توان کرد چنانکه در قسم ارم و توری بیت

چو آن مده روی نه دار پرو نمود
دل از ابروی و شر کرد نابود

اول ارم از مد ل گرفته در خود کسی کمین نمود و چون ارم بجا آمد بین آن که هر دو
کشاید و زبان مرا خوب است و دل از امانت که عبارتست از سپهر دولت از نظر است که در
کرده پس هم مخرج و الف مقدم گشته تا این فو می بود ل گرفته و نیزه باز شده بل نمود
چون ل روی مده شود که گوید و مترادف او گرفته می آید که فصد با تمثیل است به نام
چنانکه ل تا معنی را اولی معنی مراست و گفته پرو و بجز و دل از ابروی شیب است که دل از
هم نون است و هم با و حال این سابق در یافت شد یعنی پرو و امانت او کرده و امانت
به دل از امانت یعنی یافت پس بقرینه همی الف اول بنوعی معنی از ابروی شیب است
اشترک فقط چنانکه قسم الهی و سب و اکثر هم نام بر شده و سب و امانت است

چو آن مده روی نه دار پرو نمود
دل از ابروی و شر کرد نابود

اول الهی چنان عبارت از دست خفته و ز پرده پر وجود نال که در عبارت از امانت
روی آن شود که صورت بنا و با حصول آن آنگه کرد و از آب خوب است و شیب
بتمثیل است و دل از ابروی شیب است که گرفته و با تمثیل است
خوب است و جاده سب لفظ سب و الف یعنی دل متاثر از ابروی و امانت یعنی در آن
نموده و الف سب و ابروی شیب است که گرفته و با تمثیل است و مثال آن سب و امانت
مطرح در روی آن است و از آب خوب است که هم مقصود با تمثیل است و دل از ابروی
بتمثیل است که از لفظ لاده کن خود با کینه است و با تمثیل است و در عین سب و امانت
بتمثیل است که چون روی آن از پرده نماند و دل از لفظ و این را گرفته و امانت

مسمی نحو استه ترالع سهام آرمه شهر خواسته و روی خود از پرده گفته و رای
 مسمی که روی رای می است از آن ساقط نموده پس شش ماند مثل آن سینه بسین
 جمله است و دل از ما هم است خاشم سهند که بوزن سهند نام کو بی است و در کتاب
 آذربایجان کمانی برهان تخیل است چنانکه در سهام گذشت و بلفظ دل از نا با اعتبار
 چهل و یک نون گرفته چنانکه سابق در ایتمی و دو آخر بر انا بود و کرد پس اول
 بدست آمد سادش سپیبا که بسین جمله بوزن کیمیا و لغت سرانی نون است
 ماهی است کمانی برهان آرمه باعتبار اشتراک شهر گرفته که مقصود با تمثیل است و از آن
 با سلوب انحصاری سی و خود از پرده باعتبار حجاب چون سی روی حسب شود
 سیب بدست آید و دل از آن گرفته و آن گرفته و یا خواسته و بیشتر باشد که مشابه
 این هر دو عمل در ضمن یکدیگر مذکور گردد و مثلاً لفظ چشم مذکور سازند و حرف عین خواهند
 یا حرف مذکور گویند و چشم اراده نمایند بر تقدیر اول گویند که اشتراک در ضمن مترادف
 و بر تقدیر ثانی مترادف در ضمن اشتراک تفصیلاًش اینیکه چشم و عین مترادفان اند و
 عین در ضمن چشم و حرف مخصوص مشترک در اول لفظی گفته اند و مترادف خواسته
 و چون مترادف مذکور مشترک است و در ضمن لفظی اراده شده که با او مترادف دارد
 پس اشتراک در ضمن مترادف باشد و در ثانی اولاً بلفظ مشترک ملاحظه رنجه و بعد از آن
 مترادف مراد شده پس مترادف در ضمن اشتراک خواهد بود و مثال قسم اول چنانکه
 در اسم سیلی دو بیر و حنا و غازی و زکی و شپاز می بیست

چو آن مسمی خود از پرده نمود	دل از ابرو و آخر کرد و نابود
اول سیلی آرمه خواسته و پرده را خلیل نمود و از لفظ پیرا ل اراده کرده که مشترک است	

و معنی دل و پیر و ازبال و دل گرفته که مقصود بالتشبیح است و گفته که روی پریشانی دل بوده
 و تبدیل آن بیای تخیالی را آورده نموده و دل از گفته و بیای تخیالی خواسته تا آنی و پیر از چه
 آن و امر آورد داشته و گفته محرمی خود از پرده و الف آن ساقط نموده چه جهت
 ماضی و فعلی که تخیالی در اول دارد و از لفظ معنی نیز در آن یک اراده کنند
 و از یک الف خواهند پس الف مسمی بیست و نهم و از نمود حرف بی حاصل کرده
 دل از باب و گفته و بیای تخیالی حاصل نموده که مقصود بالتشبیح است چه دل از نام است
 و از آن فعل تراوت یا گرفته و یا مشتق است و حرف تر و دید و نام حرف مخصوص
 دل نیز ازین قبیل است چه این با قلب مترادف است و قلب دل و مقلوب مشتق است
 و تفریق عطف از جاع فعلی معمول که و باز همان دل از ما خواسته و از دل از باب اعتبار
 چهل و یک حرف را می مسمی مراد داشته از بهر آنکه از چهل یکی گرفته و از اول آن
 کاف و از آن رقم مسمی آن گرفته و از یک کی و از آن نقطه خواسته و بیست
 و یک نقطه بگیرد و صد باشد تا آن حد و دل از گفته و بیای تخیالی مسمی اراده کرده
 که مقصود بالتشبیح است هر دو وجه یکبار و خطاب بیای تخیالی کرده و گفته هر دو
 یعنی ای یا و عدد و در کن پس مشت مانند و از آن حامی حطی مسمی مراد داشته
 و در آخر آن نا نهاده رابع غازی از چومند معجزه که تخیالی خواسته و از خود را
 معجزه یا فو ظلی و جعل تبدیل لفظ غایب است آورده و گفته دل از ما و مقلوب این
 هر دو که بقدر ادغام کور شده اراده کرده که مقصود بالتشبیح است از اول تا بود
 دوم ام حاصل نموده و از آن مسمی خواسته و از نام یا که مترادف است او است و
 یا حرف می مسمی مراد داشته که هم مقصود بالتشبیح است خامس یکی از مده

تبلیح راسی مهمله سیمی از خود بکنایه مه تحصیل نموده و از آن سیمی و از سی یک اراده کرده چون راسی مهمله سیمی و سی لفظ یک شود رک گرد و مثل آن یک برای مجسمه صورت بند و دل از ما گفته و یاسی تحتانی سیمی خواسته که مقصود با تمثیل است هر دو وجه مذکور ه سادس شبازمی از چومه شی بسین مجمله اراده نموده و لفظ از پیرتبر کسب تنصیصی و تحلیل مفرد بدست آورده و از ده و و و از آن بامی موصوفه خواسته و گفته لفظ از پیر روی خود نموده و جعل بالین القالی بامی موصوفه و اول لفظ از پیر نهاده باز پیر بدست آورده و از اول تبرادف بال گرفته و از بال با شتر اک پیر خواسته که مقصود با تمثیل است و گفته دل از ما بر و مراد آن داشته که امی دل یعنی سب از یا قطع تعلق بکن و ازین اقطاط آن اراده نموده و دو یعنی یامی تحتانی که در شی مست در آخر کرده و تواند بود که لفظی که مترادفش لفظ مشترک باشد بعمل مسمانی دستند چنانکه در اسم عبا و و عبده

چو آن مده روی خود از پیره نمود	دل از ما برود و آخر کرد نابود
--------------------------------	-------------------------------

از چومه راسی مجمله از پیره ستر خواسته و خود از ستر سب باشد چون زای مجسمه بجای سین آید ترز جلو نماید که مقصود با تمثیل است از آن عین گرفته و از عین حرف مخصوص مراد داشته و با لفظ دل از ما با گرفته و و و از آخر دو پیره و اگر از لفظ با سیمی گرفته شود اسم عجد استخراج یابد و مسئله ستم دوم چنانکه در اسم مرید و غالب و آنکه نام حق صل و علی است و لغت ثرند و پازند

س چو آن مده روی خود از پیره نمود	دل از ما برود و آخر کرد نابود
----------------------------------	-------------------------------

اول مرید بکله از عن اراده نموده و روی آن حرف ع است و از آن عین

مراد داشته که مشترک است در معنی حرف و معنی آفتاب و از عین محمد گرفته
 که مقصود با تمثیل است چون مهر پرده نماید میم و رسی خواهد نمود و دل از با گفته یا
 خواسته و بعبارت برود و آخر اسقاط و او از آخر و در او داشته تالی نایب
 از سرع و عمل تصحیف رخ معجزه می گرفته و از خود باز کنایه رخ تمجید نموده و از این
 غین لغوی که مشترک در معنی حرف مخصوص است و از آن همین لفظ سحاب
 خواسته که مقصود با تمثیل است و بعد تبدیل سین سحاب بغین معجزه می سحاب
 دستداد و از پرده نمود و گفته و بای موحده محصول مذکور را از آن پرده قرار
 داده که عبارت از اسقاط آن است و بعبارت دل از با بر حاشی حطی از با
 انداخته غایب است کرده و از دو ب و از آن باعتبار تشبیه لب اراده نموده تا آنست
 مانا از ما چهل و یک و از دل آن لون می گرفته چنانکه بارگاه نشست و از آن لفظ
 لون خواسته که مشترک است در حرف مذکور و معنی ماهی و باز همین لفظ ماهی
 گرفته و برود و گفته و بای تختانی از آن انداخته و بعبارت آخر کرد و بای باقی را
 بلفظ نا تبدیل نموده و گاه باشد که هر یک مذکور و مقصود الفاظ مشترک باشند
 و تراوی مقصود با لفظ مذکور نه از جهت معنی شعری بود و مراد از مقصود نیز نه آن
 معنی باشد که سبب تراوی گشته مثل لفظ مهر در معنی شعری معنی محبت باشد
 و باعتبار معنی آفتاب از آن لفظ عین اراده نمایند و چون این نیز مشترک است
 در حرف و آفتاب از آن حرف مذکور مراد دارند و مثال این معنی ازین
 رساله چنانکه در قسم مصباح معنی و بیع و نیم

چون مهومی خود از پرده نمود	دل از ما برود و آخر کرد و نابود
----------------------------	---------------------------------

اول صیاح از شهر مصر را آورده و از خود بکنایه رومی است
 تحصیل کرده روی او را از شهر انداخته مصر است آن در اول بیان گرفته و لفظ
 ایامی و صده نویسه و تقیر مخط و ایزد خصم پیران دل از آنکه مراد
 زبان عامی حلی باشد و از اینها و تا آنی مضمی عبارتست مدروسی خود از پرده
 تحصیل مضمی نموده چنانکه گفته شد و بلفظ چو تعیین آن نویسه و بلفظ
 دل از ایامی استخوانی ایاره کرده تا آنکه ریج مذهب عبارت از رانی آدمی است
 در روی آن رو گفته دل از و عن راکه تراودن او است مغلوب کرده پس
 ازین است آید و گفته ما بروا آنرا مراد آنرا شش که لفظ مابیر ایامی استخوانی
 در ایامی ماست و ریب مافی شد و از استخوانی است و مذهب است آب است و آب
 در شکر گویند و از روی معنی جانب مراد و استخوانی که قلم و بال تشبیه است یعنی
 سومی از لفظ رقی ای فنون آن بی است از لفظ کیم آن مرکز به و روی و
 روی آن از آن مرده گفته نموده باقی مانده و از استخوانی است و زنده و در دل
 در آن کیم است چون کرد و بچهره است از آنکه شش که چهره روی آن
 موده ای که باشد پاره شود پس فنون که چاره است و باقی مانده و از آن می
 که نشانه و آنکه است با بود و در
 چو بر چشم و عمل کسباید و این بر و و قسم است قسم اول آنکه لفظ
 در آنست و لفظ علی کیم او را در بند بود است و نموی که موضوع لفظ مراد باشد اما
 شرط آنست که لفظ مذکور را بعینه مقابل آن وضع نکرده باشند چنانکه در اسم
 جاست و ایل و الیا کس و امحسانه

چو آن معرومی خود از پرده ببرد	دل از با برو و آخر گردنا بود
-------------------------------	------------------------------

اول بجای ایزه لام خواسته و از آن بلوغی اراده کرده و گفته روی خود از پرده داراوه آن نموده که روی لام بر روی حجاب تبدیل یافته و این جای کنایه تحصیل یک روی دیگر نموده چنانکه گویند دل در سینه اش از عالم است ای در سینه اش بجای دل بود عالم گذاشته اند و این پیشتر ضمن اعمالی چند بکار گذشت پس تمام بدست آمده و بلفظ خود تصحیف آن خواسته و گفته دل از با و یا می تحتنا حاصل نموده ثانی ابل از الف خواسته که کام مر از او روی خود از برگرفته و حرف اول لفظ را که بواسطه خود حاصل کرده بامی فارسی بدل ساخته بقاعده که گذشت پس لفظ پا حاصل نموده یعنی بامی الف ده است و عمل تالیف اتصالی با هیچ حرف و آخر الف نهاده دل از نا گفته و با تحصیل کرده و عمل تشبیه لب خواسته و بپای برو و یا می موحده ارب بریده ثالث الیاس لفظ چو آن را مفرود قرار داده معرومی خود گفته و تبدیل حمیم فارسی آن بر آن خواسته روان بدست آورده و روان را اسم فاعل از رفتن نمیده و در پرده تحصیل بکار برده و از پرده خواسته و اراده آن معنی کرده که از بال و در روان است و اسقاط بامی موحده مراد داشته و دل از با برو گفته و تحصیل بامی تحتانی نموده و بقرینه عطف و شمار با زول از با و آخر نهاده و اینجا عمل کنایه که مقصود با تحصیل است از ما همان ما خواسته که متصف بصفات دل بود و با بصفت مذکوره آم است که از آن یا خواسته و از آن باعتبار قسمی از تراوت که در عمل خودش نسبت یافت می گرفته و از آن بست مراد داشته و بواسطه دل که آن مذکور است سینه بست گرفته و باشد

که از آن رقم بندی بست گیرند و قلب آن نیز شصت است رابع اجماعی
 زیرا باعتبار یک الف گرفته و از خود بازمه تحصیل نموده و از آن سی اراده کرده و گفته
 که روی خود از پرده و چون چیزی از پرده شود و پنهان خواهد شد پس حاصل شد
 اینکه وی سی پنهان و ازین مراد انداخته که لفظ پنهان را بجای سین نهاده آید
 که مشهور و بالتشیل است پس پنهانی حاصل آمده و گفته نمود و تبدیل پن که در
 پنهانی است بلفظ مو و خواسته و این از قبیل ذکر جشن بجم تازی و اراده پیش
 بجم فارسی است چنانکه در تخمین تنخیص اتقادی سابق ذکر یافت و گفته دل از ما برد
 و مراد انداخته که ای لفظ و ودل اگر و د باشد از ما بر معنی بمانده پس و او و دل
 از محصول سابق اسقاط یافت قسم دوم آنکه لفظی ذکر کنند و لفظی دیگر خواهند
 بی تو و در معنی بشرط آنکه دلالت اول بر ثانی مستثنی بر این نباشد که ثانی موضوع
 اول است و در اعتبار تسمیه و تلخیص خواسته شود چنانکه در اسم الی بکر و احدی
 سه جوان مد روی خود از پرده نمود | دل از ما برد و آخر کرد نابود
 اول الی بکر از ما برد داشته و گفته دل از ما برد و چون دل کسی را نزدیک
 کرد و از بی دل مراد آنست که دل محصول لفظ بی است پس ابیب صورت
 بست و گفته آخر کرد نابود و دل کرد و اسقاط نموده ثانی احدی از مه سی خواسته
 چون روی آن کلمه عن شود که مترادف از است عنی و مثل آن عنی کرد و عنی
 توانگر و از لفظ دل باعتبار ترادف بال باشد اگر بال و معنی دل و پر لفظ پر خواسته
 یعنی آن توانگر که دل یعنی لفظ پر را پرده نماید از ما بر پس توانگری که لفظ پر سبب
 آن پرده گشته ظاهر است که آن لفظ و ده خواهد بود چون از ما که عبارت از است

و یعنی دو بریده شود و الف مانند وازان احد خواسته و در آخر گفته ویای تحتانی
حاصل نموده از خبریات عمل کنایت است اضمار و آن ارجاع ضمیرت بسوی لفظ
سابق خواهد بود و همان لفظ سابق باشد بعینه چنانکه در اسم سیمیه

چو آن مده می خود از پرده نبود	دل از نابرد و آخر کرد نابود
-------------------------------	-----------------------------

از چو مده سب بسین مده خواسته که مصحف شب است و از خود می پیشین تجربه
که مصحف می است و عمل تبدیل سب را بجای شین معجمه می نهاده بسوی تحصیل
و ضمیر نموده حاصل کرده که مقصود با تمثیل است و گفته دل از نابرد و بای موده
از محصول ساقط کرده و بواسطه عطف و ارجاع ضمیر مفعول کرد و باز دل از ما
تحصیل نموده وازان یا مراد داشته و بجای آخر که بای مود لفظ مده باشد
گذشته و خواه لفظی دیگر چنانکه در اسم لیلی و لامعی و عاشق و الیاس

چو آن مده می خود از پرده نبود	دل از نابرد و آخر کرد نابود
-------------------------------	-----------------------------

اول لیلی بلفظ دل از نابردی تحتانی خواسته و ضمیر برده که راجع بسوی
مده است لیلی گرفته چون لیلی بای تحتانی تحصیل نماید لیلی از پرده رخ کشاید ثانی
لامعی از مده لام بلفظی خواسته و چون فاعل برود در مصرعه ثانی می است که
در مصرعه اول است پس معنی معانی چنین باشد که مده دل از نابرد و مراد از راه
ع است و چون عین کتوبی بای تحتانی حاصل کند می بدست آید ثالث
عاشق از مده ع خواسته و آن چون روسه را شود عاید است آید
و باعتبار ضمیر نموده و شب تحصیل کرده که مقصود با تمثیل است و بواسطه عبارت
از پرده نموده بای موده شب پنهان کرده ش بدست آورده و از ناچون یک

خواسته و از چهل میم لفظی اول میم بایستی تحتانی و از آن رقم هندی بوده خود تسویول
 یک کی که عبارت از لفظه است پس ده و یک نقطه دیگر صد باشد و از آن قاف
 میمی گرفته رابع الی اس از چنان و اگر گفته و از آن لکم خواسته و میمی خود را
 که میمی مکتوبی باشد از آن پرده نمود و گفته میم را و انداخته که میم از آن اسقاط یافت
 پس ال مانند اول از یا است باعتبار ضمیر که در مصرع ثانی که بطرف میسر است
 سی گرفته و آخر آن نابود کرده و قریب یا نمیست ذکر کرده که میمی آن همان
 سابق باشد مثل لفظ خود و خویش خواه آن لفظ بعینش مراد بود چنانکه
 در اسم سبوح و سهام و ارباب ه

چون آن میمی خود از پرده نبود	اول از یا برود و آخر که در نابود
------------------------------	----------------------------------

اول سبوح از می شب و از چنان سب بسین ممله خواسته و میمی خود از
 پرده گفته و تلفظ خود میمی دیگر بدست آورده و چون از لفظه و میمی ممله که
 رو عبارت از آن است از آن پرده شود و او مکتوبی مانند اول از آن گفته و جای
 حطی که اول سخن باشد تحصیل نموده ثانی سهام از میمی گرفته و از خود لفظه
 تحصیل نموده بعمل تبدیل لفظه سیه و عبارت اول از یا هم گرفته سهام بدست آورد
 و گفته برود و میمی تحتانی از محصول سابق ساقط کرده ثالث ارباب از می
 می و از آن باعتبار یک الف اراده کرده و از پرده بتراوف شتر خواسته و
 خود از شتر لفظه سر باشد لفظ تبدیل الف را بجای حرف اول سر نموده ارباب
 از میمی گرفته و حرف ب تحصیل نموده و عبارت اول از یا بر یا سقاط با
 از تب الف گرفته و بای میمی که بدلول لفظه و است در آخر نموده و خواه

لفظی دیگر چنانکه رسم متنی و علی	چو آن سر روی خود از پرده نبود
دل از ما برود و آخر کرد نابود	اول متنی از مه قمر گرفته و از خود رسی

مراد داشته که قمر است از آن رای آبی چون قمر روی رسمی که رای همایه می باشد از آن پرده نمود قمر ماند و دل از نایابی شتمانی است ثانی علی از مه خواسته و از خود لیل مراد داشته و عمل تبدیل عمل گرفته و گفته دل از ما برود یا ساقط نموده و عبارت دو آخری است شتمانی و آخر نهاده و ازین طریق سست است صورتگر برید آن عبارت است از اشارت کردن بتکرار امری مره بعد از هر شرط صحت این عمل آنست که از امری که بتکرارش اشارت رفته هر دو لفظ مراد را از او توان کرد خواه لفظ ثانی عین اول باشد چنانکه در اسم خمیس

چو آن سر روی خود از پرده نبود	دل از ما برود و آخر کرد نابود
-------------------------------	-------------------------------

از روی خود خای مجر گرفته و دل از آن گرفته و بعد از اسقاط بای موحده از اب از الف باعتبار یک سی خواسته و گفته وسی بکر اراده کرده و عبارت آخر کرد نابود بای شتمانی از سی دوم انداخته و خواه غیر اول چنانکه در اسم

ریکا و امام و امینا	چو آن سر روی خود از پرده نبود
دل از ما برود و آخر کرد نابود	اول ریکا از مه را خواسته و برود

آن رسمی گرفته دل از ما برود گفته و الف بکر اراده کرده از الف شتمانی است و از ثانی بهمان الف مراد داشته ثانی امام مه که عبارت از مه شتمانی است هر گاه روی خود از آن پرده نماید هم ماند و گفته دل از ما برود و اول خواسته چون دل آن که با باشد از اب اسقاط یا بد الف